

با طراحی عکس نوشته از ایجاد و متن های بزرگ زیده

هر برنامه، سعی می کنیم به نحوی قانون جرمان

را درباره کج حضور و آموزش هایی که دریافت

داشته ایم رعایت کنیم.

کے تو آن ہوئی و باقی ہوئ پوش  
خویشتن را کم مکن، یا وہ مکو ش

مولانا

# عکس نوشته اپیات و نکات انتخابی

برنامه ۹۷ گنج مظور

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)

مولوی، دیوالی شمس، غزل شماره ۲۹۱۹

# گرسران را بی‌سری، درواستی سرنگونان را سری درواستی

دواستی: مخفّف و مُبدل دربایستی

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۷



مولوی دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۱۹

# از برای شرح آتش‌های غم یا زبانی یا دلی برجاستی

گنج حضور، پروینز شهریاری، برنامه ۹۲۷

# پاشعاعی زان رخ مهتابِ او

# در شب تاریک غم با ماستی

گنج حضور

مولو سر دیوار شمس، غزل شماره ۲۹۱۹

پرویز شهبازی

برنامه ۹۲۷





مولوی، دیوار شمس، غزل شماره ۲۹۱۹

یا کسی دیگر برای همدمی  
هم از آن رو بی سرو بی پاستی

گنج حضور، چرویز شعبانی، برنامه ۹۲۷



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۱۹

گر اثر بودی از آن مه بر زمین  
ناله‌ها از آسمان برخاستی

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۷

ورنه دستِ غیر لستی بردهان

راست و چپ بی این دهان غوغاستی

مولوسر، دیوار، شمس، غزل شماره ۲۹۱۹



کج حضور

پرویز شهبازی

برنامه ۹۲۷



# گراز آن در پر توی بر دل زدی

## یابه دریا، یاخود او دریاستی



مولوسر، دیوارک، شمس، غزل شماره ۲۹۱۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۷



مولوی، دیوالی، شمس، غزل شماره ۲۹۱۹

ورنه غیرت خاک زد در چشم دل

چشمہ چشمہ سوی دریاهاستی

مولوی، دیوار شمس، غزل شماره ۲۹۱۹

# نیست پرواپ دو عالم عشق را

# ورنه ز الاه رد و عالم لاستی

گنج حضور

پروینز شهریاری

برنامه ۹۲۷

عشق را خود خاک بآشی، آرزوست

ورنه عاشق بر سر جوزاست

خاک بودن: مجازاً تواضع، فروتنی

جوزا: دو پیکر، صورت سوم  
از صورتهای فلکی

مولوی، دیوالی شمس، غزل شماره ۲۹۱۹

گنج حضور، پروینز شهر بازی، برنامه ۹۲۷



تا چویرف، این هر دو عالم در گداز

# ز آتشِ عشقِ حیم آسستی

حیم آسا: مانند دوزخ



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۱۹

گنج حضور، پروین شریازی، برنامه ۹۲۷



مولوی، دیوان، شمس، غزل شماره ۲۹۱۹

اژدهایِ عشق خوردی جمله را

گر عصادر پنجه موساستی

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۷

# لقمه‌ای کردی دو عالم را چنانک

## پیش جوع کلب نان یک تاستی

جوع کلب: گرسنگی مفرط که بیمار  
هرچه خورد سیر نمی‌شود.

مولوسر، دیوار، شمس، غمل شماره ۲۹۱۹

گنج حضور، پروین شهبازی، برنامه ۹۲۷

پیش شمس الدین تبریز آمدی

تاجلیهاش مستوفاستی

مستوفی: تمام، کامل

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۱۹



گنج حضور، چرویز شهربازی  
برنامه ۹۲۷

مولوی، دیوار، شمس، غزل شماره ۲۹۱۹

# گرسران را بی‌سری، درواستی سرنگونان را سری درواستی

دواستی: مخفّف و مُبدل دربایستی

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۷

مولوی، مثنوی، دفتر  
ششم، پیت ۱۰۲۳

گنج حضور، پرویز  
شهبازی، برنامه ۹۲۷

اسخوان و باد، روپوش است و بس  
در دو عالم غیرزدان نیست کس



بی تعلق نیست مخلوقی بدو  
آن تعلق هست بی چون ای عمو

زانکه فصل و وصل نبود در روان  
غیر فصل و وصل نندیشد گمان



فصل: گستتن

وصل: پیوستن

مولو، شور، دفترچه‌مارم، ایات ۳۶۹۶ - ۳۶۹۵

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۷

# غیرِ فصل و وصل پی بَر از دلیل لیک پی بُردن ِ پنْشاند غَلیل

غلیل: هم به معنی تشنگی شدید است  
و هم به معنی شخصِ تشهنه.

پی، پیاپی، می بَر ار دوری ز اصل  
تا رگِ مردیت آرد سوی وصل

مولوی، شور، دفتر چهارم، لیلیت ۳۶۹۸ - ۳۶۹۷

این تعلق را خرد چون ره برد؟  
بستهٔ فصلست و وصلست این خرد

زین وصیت کرد ما را مُضطفی  
بحث کم جوید در ذات خدا



مولوی، شور، دفتر پنجم، هیأت ۳۷۰-۳۶۹۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۷

آنکه در ذاتش تفکر کردنیست  
در حقیقت آن نظر در ذات نیست

هست آن پندار او، زیرا به راه  
صد هزاران پرده آمد تا اله

هریکی در پرده‌یی، موصول خوست  
وهم او آنست، کآن خود عین هوست

مولو، شور، دفترچه‌مارم، ایات ۳۷۰۲ - ۳۷۰۱

پس پیمبر دفع کرد این وَهْم از او

تانباشد در غلط سوداپزاو

سوداپز: سوداپزندہ، سودا پختن  
به معنی خیالات و آرزوهای واهمی  
و بی اساس کردن است.



مولوی، شعر، د قصر پنجم

پیت ۳۷۰۴

وآنکه اندر وَهْم او ترکِ ادب  
بِ ادب را سرنگونی داد رب

سرنگونی آن بُود کو سوی زیر  
میرود، پندارد او کو هست چیر

چیره، غالب، مسلط

کنج حضور، پرویز شهبازی،  
برنامه ۹۲۷

مولوی، شوی، دفترچهارم،  
ایات ۳۷۰۵\_۳۷۰۶

زانکه حدّ مست باشد این چنین  
کو نداند آسمان را از زمین

در عجب‌هاش به فکر اندر روید  
از عظیمی وز مهابت گم شوید

مهابت: بزرگی و شکوه، عظمت، هیبت

گنج حضور، پرویز شہزادی،

برنامه ۹۲۷

مولوی، مشوی، دفترچه‌مارم،

ایات ۳۷۰۸\_۳۷۰۷

چون ز صُنعت ریش و سِبلت گُم کند  
حد خود داند ز صانع تن زند

سِبلت: سِبیل

صُنعت: آفرینش، آفریدن

تن زدن: خودداری کردن

صانع: آفریننده

مولوی، شتوی، دفترچه‌مارم،  
ییت ۳۷۰۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۷



# جز که لا أُحصى نگوید او ز جان کز شمار و حد بُرون است آن بیان

لا أحصى: به شمار در نمی آورم

مولوی، شوی، دفترچه‌ارم، میت ۳۷۱۰

حدیث

«لَا أَحْصِي شَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ.»

«شب معراج - خداوند به پیغمبر فرمود: «مرا ثنا بگو» - پیغمبر فرمود: «من  
ذنافم ذنای تو گفتن، آفسان که خود ذنای خود گفته‌ای.»

«لَا أَحْصِي شَنَاءً مَا عَلَيْكَ» «نمی‌توانم تو را چنانکه باید بستایم.»

کنج حضور، پروژه‌سازی، برنامه ۹۲۷

# قرص خورشیدست خلوت خانه اش کی حجاب آرد شب بیگانه اش؟

علّت و پرهیز شد، بحران نمایند  
کفر او ایمان شد و، کفران نمایند

مولوی، مشوی، دفترچه‌جم،

ایات ۳۶۱۱\_۳۶۱۰

کنج حضور، پرویز شهبازی،

برنامه ۹۲۷

# آفتابی در یکی ذرّه نهان ناگهان آن ذرّه بگشايد دهان

مولوی، مشتوفی، دفتر  
ششم، بیت ۴۵۸۰



گنج  
حضور  
پرویز  
شهر بازی  
برنامه ۹۲۷

چون آلف از استقامت شد به پیش  
او ندارد هیچ از اوصافِ خویش  
گشت فرد از کسوه خوهای خویش  
شد برهنه جان به جان افزای خویش

کسوه: جامه، لباس

مولوی، مشوی، دفتر سخن، ایات ۳۶۱۲\_۳۶۱۳

کنج حضور، پروز شهبازی، برنامه ۹۲۷



مولوی، شوی، دفتر پنجم، ابیات

۳۶۱۴\_۳۶۱۵

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۷



چون بر هنر رفت پیش شاه فرد  
شاهش از اوصاف قُدسی جامه کرد

**خلعتی پوشید از اوصاف شاه  
بر پرید از چاه بر ایوانِ جاه**

خلعت: لباسی فاخر که شخصی بزرگ به کسی می‌بخشد.

این چنین باشد چو دُردي صاف گشت  
از بُن طشت آمد او بالاي طشت

در بُن طشت از چه بود او دُردناك؟

شومي آميزيش اجزاي خاک

دُردناك: دُرداً لود، مایع آمیخته به دُرد و رسوب، مانند شراب و جز آن

يار، ناخوش پَر و بالش بسته بود  
ورنه او در، اصل بس برجسته بود

مولوي، شوی، دفتر پنجم، ابيات ۳۶۱۸\_۳۶۱۶

کنج حضور، پرویز شهریاری، برنامه ۹۲۷

چون عتابِ اهیطوا انگیختند  
هم چو هاروتش نگون آویختند

مولوی، شوی، قصیر بجم، میت ۳۶۱۹

(قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۳۸)

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعُ  
هُدَائِي فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.»

«گفتیم: «همه از بهشت فرو شوید؛ پس اگر از جانب من راهنمایی برایتان آمد، بر آنها که از راهنمایی من پیروی کنند بیمی نخواهد بود و خود اندوهناک نمی‌شوند.»»

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۷

مولوی، شوی، دفترچه‌م، ابیات ۳۶۲۱-۳۶۲۰

کنج حضور، پرویز شهباز سر بر نامه ۹۲۷



بود هاروت از مَلَکِ آسمان  
از عِتابی شد معلق همچنان  
  
سرگون زآن شد، که از سر دور ماند  
خویش را سر ساخت و قنها پیش راند

آن سَپَد خود را چوپُر از آب دید  
کرد استغنا و از دریا بُرید

بر جگر، آ بش یکی قطره نمایند  
بحر، رحمت کرد و او را باز خواند

مولوی، شوی، دفتر پنجم،  
ایات ۳۶۲۳\_۳۶۲۲

کنج حضور، پروژه شهبازی، برنامه ۹۲۷



رحمتی، بی علّتی بی خدمتی  
آید از دریا، مبارک ساعتی

اللّهُ اللّهُ، گردِ دریابار گرد  
گرچه باشند اهل دریابار زرد

دریابار: کنارِ دریا، ساحلِ دریا

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم،  
ایات ۳۶۲۴\_۳۶۲۵

گنج حضور، پرویز شهبازی،

برنامه ۹۲۷

تا که آید لطفِ بخشایشگری

سرخ گردد روی زرد از گوهری

مولوی، شوی، دفتر سیم، پیت ۳۶۲۶

گرچه ناصح را بُود صد داعیه

پند را اذنی بباید واعیه

مولوی، شوی، دفتر سیم،

کنج حضور، پروین شهریاری، پیت ۱۵۳۱

داعیه: خواسته و آرزو

اذنی واعیه: گوشی شنوا

برنامه ۹۲۷



تو به صد تلطیف پندش می دهی  
او ز پندت می کند پهلو تهی

یک کس نامستح را ستیز و رد  
صد کس گوینده را عاجز کند



مولوی، شوی، دفترچه، ریاست ۱۵۳۲\_۱۵۳۳

کنج حضور، پرویز شهریاری، برنامه ۹۲۷

پند گفتن با جهولِ خوابنای  
تخم افگندان بُود در شوره خاک

جهول: نادان

چاکِ حُمق و جهل فپذیرد رفو

تخمِ حکمت کم دهش ای پند گو

کم دهش: او را نده

حُمق: نادانی

مولوی، شوی، دفترچه‌رام، آیات ۲۲۶۴-۲۲۶۵

کج حضور، پروز شهبازی، برنامه ۹۲۷

ز انیبا ناصح‌تر و خوش لهجه‌تر  
کی بُود؟ که گُرفت دَمْشان در حَجر

زآنچه کوه و سنگ در کار آمدند  
می‌نشد بدیخت را بگشاده بند

مولوی، شوی، و قصر پنجم، لیات ۱۵۲۴\_۱۵۲۵

کنج حضور، پرویز شهریاری، برنامه ۹۲۷

# آنچنان دلها که بُد شان ما و من

## نعتشان شد: بَلْ أَشَدُّ قَسْوَةً

«قلب‌هایی که گرفتار خودبینی هستند در قرآن کریم اینگونه توصیف شده‌اند: حتی از سنگ نیز سخت‌ترند.»

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۳۶

«ثُمَّ قَسْتُ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْجِحَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ  
مِنَ الْجِحَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشْفَقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ  
الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشِيَّةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»

«پس از آن دلهای شما چون سنگ، سخت گردید، حتی سخت‌تر از سنگ که از سنگ گاه جویها روان شود، و چون شکافته شود آب از آن بیرون جهد، و گاه از ترس خدا از فراز به نشیب فرو غلتد، و خدا از آنچه می‌کنید غافل

نیست.»

گنج حضور، پرویز

شهر بازی، برنامه ۹۲۷

قرآن کریم، سوره

بقره (۲۴)، آیه ۷۴

قاکُنی مِر غیر را حبر و سُنی  
خویش را بدخو و خالی می کُنی کج حضور،  
مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۹

حَبْر: دانشمند، دانا

سُنی: رفیع، بلندمرتبه

پرویز

مرده خود را رها کرد هست او

مرده بیگانه را جوید رفو

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۱

رفو: دوختن پارگی جامه یا فرش

لیله آ، بر دیگران، نوحه گری  
ملّتی بنهین و، بر خود می گری

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۷۹

شهریاری،  
شہریاری،

برنامه ۹۲۷

پا رهاند رو بهان را در شکار  
و آن ذدم دانند رو باهان غرار

غرار: گول خوردن، غفلت، بیخبری

حشق‌ها با دم خود بازند کین

می‌رهاند جان‌ما را در کمین

رو بها، پا را نگه دار از کلوخ

پا چو نبود، دم چه سود ای چشم‌شوخ؟

مولوی، شوی، دفتر سوم، ایات ۲۲۲۹-۲۲۲۷

کنج حضور، پرویز شهریاری، برنامه ۹۲۷

# ما چو رو باهیم و پایِ ما کرام مرهاند مان ز صدگون انتقام

کرام: جمعِ کریم، بزرگواران، بلند همتان

حیله باریکِ ما چون دُم ماست

عشق‌ها بازیم با دُم چپ و راست

دُم بجنبانيم ز استدلال و مکر

تا که حیران هاند از ما زید و بکر

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۲۲۳۰ - ۲۲۳۲

گنج حضور پرویز شهریاری، برنامه ۹۲۷

طالبِ حیرانیِ خلقان شدیم  
دستِ طَمْع اندر الوهیّت زدیم

الوهیّت: خدایی، صفت خدایی

تا به افسون، مالک دل‌ها شویم  
این نمی‌بینیم ما، کاندر گویم

گو: گودال

در گوی و در چهی ای قلّتَان  
دست وادر از سِبالِ دیگران

قلّتَان: بی‌حمیّت، بی‌غیرت

سِبال: سبیل

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۲۲۳۵\_۲۲۳۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۷

چون به بُستانی رسی زیبا و خوش  
بعد از آن دامانِ خلقان گیر و کش  
ای مُقیم حبسِ چار و پنج و شش  
نفر جایی، دیگران را هم بکش  
ای چو خَربنده حریفِ کونِ خر  
بوسه‌گاهی یافتی، ما را ببر  
خَربنده: خادم الاغ، خَركچی

مولوی، مشوی، دفتر سوم، ابیات ۲۲۳۸-۲۲۳۶

کنج حضور، پرویز شهر بازی، برنامه ۹۲۷

چون ندادت بندگی دوست دست  
میل شاهی از کجات خاسته است؟

در هوای آنکه گویند: زهی  
بسهای در گردن جانت زهی  
روبها، این دم حیلت را بعل  
وقف کن دل بر خداوندان دل

هلیدن: واگذاشتن، رها کردن

مولوی، مشوی، و قرسوم، ایات ۲۲۴۱\_۲۲۳۹

کنج حضور، پژوهش‌سازی، برنامه ۹۲۷

ہست احوالم خلاف پیدکر

ہر کی باہم مخالف دہاڑ

مولوی،

شوی، دفتر

ششم، میت

۵۱



کج حضور پروینز

شبازی برنامہ

۹۲۷

گنج حضور

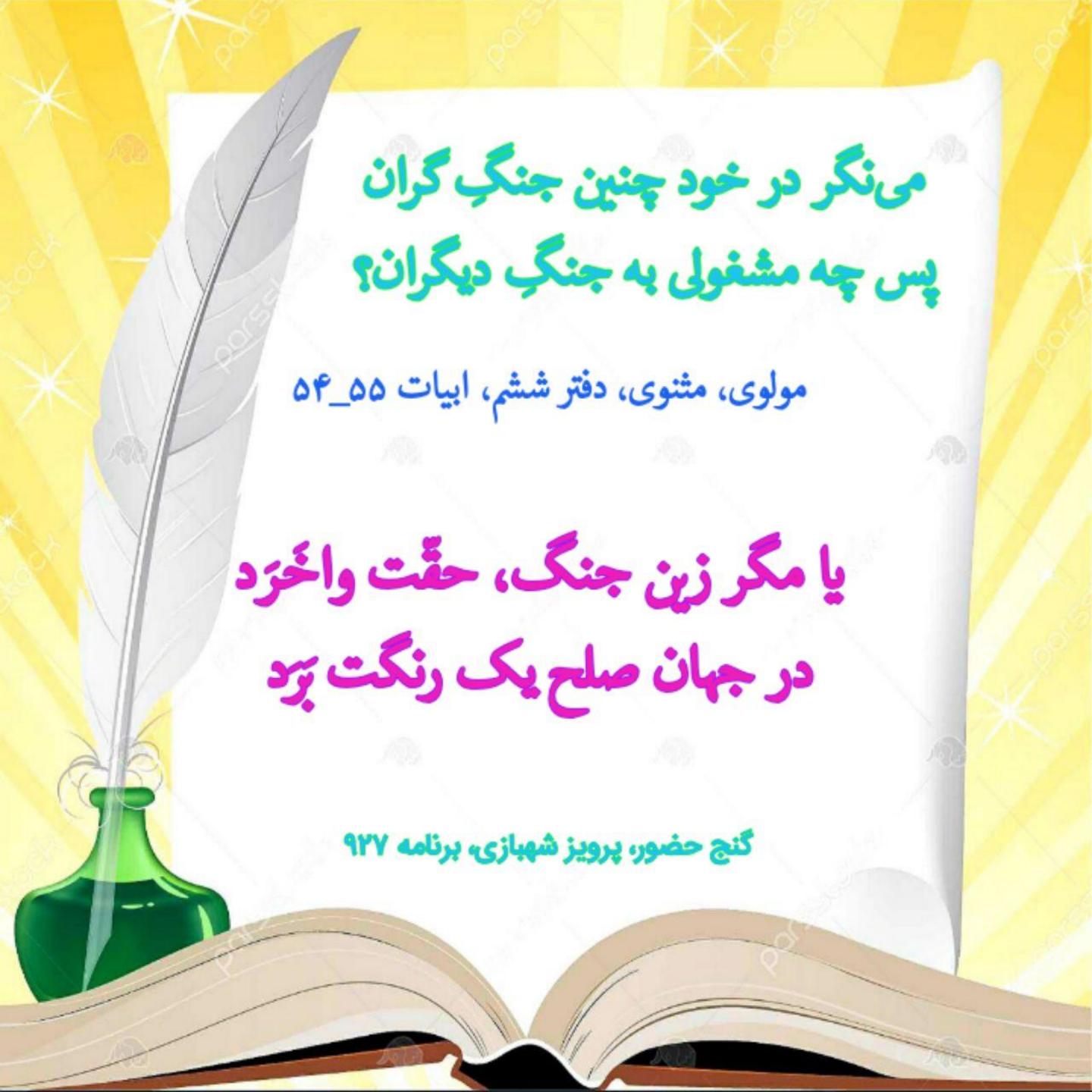
پرویز شهریاری

برنامه ۹۲۷

چونکه هر دم راه خود را می‌زنم  
با دگر کس سازگاری چون کنم؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، آیات ۵۳\_۵۴

موج لشکرهای احوالم ببین  
هر یکی با دیگری در جنگ و کین



می نگر در خود چنین جنگ گران  
پس چه مشغولی به جنگ دیگران؟

مولوی، مشتوى، دفتر ششم، ابيات ۵۴\_۵۵

يا مگر زين جنگ، حقت واخ رد  
در جهان صلح يك رنگت برد

گنج حضور، پرويز شهبازی، برنامه ۹۲۷

این جفایِ خلق با تو در جهان  
گر بدانی، گنج زر آمد نهان

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۲۱

حقٌّ ذاتٍ پاکِ الله الصَّمَد  
که بُود بِهِ مارِ بَد از یارِ بَد

صَمَد: بِنِيَاز، از صفات خداوند

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۴

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۷

# مارِ بَدْ جانی ستاند از سَلِیم پارِ بَدْ آرد سویِ نارِ مقيم

سَلِیم: مارگزیده

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۲۶۳۶\_۲۶۳۵

از قَرین بِی قول و گفت و کوی او  
خوب دددل نهان از خوی او

قرین: همنشین

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۷

چونکه او افکند بُر تو سایه را  
دزد د آن بی مایه از تو مایه را

مولوی، مشتوى، دفتر پنجم، بيت ۲۶۳۷

می رود از سینه ها در سینه ها  
از ره پنهان، صلاح و کینه ها

مولوی، مشتوى، دفتر دوم، بيت ۱۴۲۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۷

اندک‌اندک آب را دزدید هوا

لین چنین دزدید هم احمق از شما

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۵۹۶

آمد از حضرت ندا کای مردکار

ای به هر رنجی به ما امیدوار

مردکار: آن که کارها را به نحو احسن انجام دهد؛

ماهر، استاد، حاذق، لایق، مردکار الهی.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۶۵

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۷

حسن طن است و، امیدی خوش تورا  
که تورا کو ید به هر دمر ترا آ

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۶۶

گر خواهی نکس، پیش این طبیب  
بر زمین زن زر و سر رای لبیب

نکس: عود کردن بیماری

لبیب: خردمند، عاقل

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۷

گنج حضور، پرویز

شهربازی، برنامه ۹۲۷

# علتی بَتَر ز پندارِ کمال نیست اnder جان تو ای ذوَدَلَل

ذوَدَلَل: صاحب ناز و کرشمه

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴

گفت مادر: تا جهان بودهست از این  
کارافزایان بُند اnder زمین

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۲۹۸

هین تو کار خویش کن ای ارجمند  
زود، کایشان ریش خود برمی گنند

ریش برکندن: تشویش بی فایده کردن  
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۲۹۹

گر همان عیت نبود، این مباش  
بوک آن عیب از تو گردد نیز فاش

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۳۸

بوک: ای بسا، باشد که

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۷

# حکم حق گسترد بله ما پساط که بگویید از طریق انبساط

پساط: هر چیز گستردانی مانند فرش و سفره

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰

زهربه پیش او پیر، تا گندش به از شرگ.

قلبر به پیش او بنه، تا گندش همه رضا

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره FF

گنج حضور، پرویز شهربازی، برنامه ۹۲۷

تو بدان فخر آوری کز ترس و بند  
چاپلوست گشت مردم روز چند

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۲۷۴۵ تا ۲۷۴۳

هر که را مردم سُجودی می کند  
زهر آندر جانب او می آگند  
چونکه بر گردد از او آن ساجدش  
داند او کان زهر بود و مُویلش

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۷

گرنه نفس از اندرون راهت زدی  
رهنzan را برابر تو دستی کی بُدی؟

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۶۳

اختیار آن را نکو باشد که او  
مالک خود باشد اندرِ اِتقوا

إِتقوا: تقوا پیشه کنید، پرهیز کنید.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۴۹

# چون نیاشد حفظ و تقوی، زینهار دور کن آلت، پینداز اختیار

زینهار: بر حذر باش، کلمه تنبیه

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۵۰

گنج حضور، پرویز شهبازی

برنامه ۹۲۷



من غلام آن مسی همت پرست  
کو به غیر کیمیا نآرد شکست

دلت اشکسته برآور در دعا  
لسوی اشکسته پرد فضل خدا

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۹۲-۴۹۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۷

گر رهایی بایدَت زین چاوه تنگ  
ای برادر رو بر آذر بی درنگ

آذر : آتش

مکرِ حق را بین و مکرِ خود بِهَل  
ای ز مکرش مکرِ مگاران نجَل

بِهَل: رها کن، ترک کن

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۹۴-۴۹۵

گنج حضور، پرویز شهبازی

برنامه ۹۲۷



# چونکه مکرت شد فتای مکر رَبْ پُرگشایی يك کمیني بُوالعَجَبِ

بُوالعَجَبِ؛ هر چیز عجیب و غریب

## که کمینه آن کمین باشد بقا ت ابد اندر عروج و ارتقا

کمینه، کم تدین

(ارتقا، ترقی، به پایه بالا نهاد رسیدن)

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۹۶-۴۹۷

گنج حضور، پروین شعبانی، پر نامه ۹۲۷

# گُوی شو، من گرد بِر پهلوی صدق

## غُلط غُلطان در خم چوگان عشق

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۵۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۷





زآن رهش دور است تا دیدارِ دوست  
کو نجوید، سر، رئیسیش آرزوست

رئیسی: ریاست

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۵۲۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۷

دل را تمام بَرگَن ای جان، ز نیک نامی  
تا یک به یک بدانی اسرار را تمامی  
ای عاشقِ الهی، ناموسِ خلق خواهی؟  
ناموس و پادشاهی در عشق هست خامی

عاشق چو قند باید، بی چون و چند باید  
جانی بلند باید، کان حضرتی است سامی

سامی: بلندمرتبه

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۵۶

گنج حضور، پرویزشهر بازی، برنامه ۹۲۷

جانور فَرِبَه شُود لِيَك از علف  
آدمی فَرِبَه ز عِزْسٌت و شرف  
آدمی فَرِبَه شُود از راه کوش  
جانور فَرِبَه شُود از حلق و نوش



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۹۰-۲۹۱  
گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۷

کنخ حضور، پرویز شهابازی، برنامه ۹۷



از هر جهتی تو را بِلا داد  
تا بازگشَد به بِجهات

بِجهات: مومودی که برتر از جهات است، عالم الهی

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۶۸

# زخم کايد بر من آيد ہمہ تاتو می ر بھی منی داری ہموز

عطار، دیوان اشعار، غزل شماره ۴۱۳

گنج حضور

پروپری شہبازی، برنامہ ۹۲۷



گنج حضور، پرویز شهریاری، برنامه ۹۲۷

هرکه او بی سر بجنبد، دُم بُود  
جُنبشش چون جُنبش کژدم بود

کژرو و شبکور و زشت و زهرناک  
پیشه او خستن اجسام پاک

فَسْتَن: آزدن، زفہی کردن، در اینجا مراد نیش زدن است.

مولوی، مشنوی، دفتر چهارم، ایات ۱۴۳۱\_۱۴۳۰





گنج حضور، پروینز  
شہبازی، بہنامہ ۹۲۷

فعل توست این غصہ‌های دم به دم  
این بود معنیٰ قد جف القلم

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۲

گنج حضور

پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۷

سَر بَكُوب آن را که سِرّش این بُود  
خُلق و خویِ مستمرّش این بُود

خود صلاح اوست آن سَر کو فتن  
تاره د جان ریزه اش ز آن شوم تن

مولوی، شوی، دفترچه‌ارم، ایات ۱۴۳۳\_۱۴۳۲

گفت حق که بندگانِ جفتِ عوْن  
بر زمین آهسته می‌رانند و هوْن

«حق تعالی فرموده است: بندگانی که مشمولِ یاری و  
عنایتِ حق قرار گرفته‌اند، در روی زمین به آهستگی و  
فروتنی، [تسلیم و فضاگشایی]، گام برمی‌دارند.»

پا بر هنّه چون رَوَد در خارزار؟  
جز به و قفه و فِكَرَت و پرهیزگار

مولوی، شوی، دفتر سوم، ایات ۸۳۴\_۸۳۵

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۷

تو صاحب نفسی ای غافل میانِ خاک خون می خور  
که صاحب دل آگر زهری خور د آن انگبین باشد

عطار، دیوار، غزل شماره ۲۶۴

از آفتابِ مشتعل هر دم ندا آید به دل  
تو شمع این سر را بهل، تا باز شمعت سرزند

مولوی، دیوار، شمس، غزل شماره ۵۳۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۷

همچو اسماعیل، پیشش سرینه

شاد و خندان پیش تیغش جان بدم

تا بماند جانست خندان تا ابد

همچو جان پاکِ احمد با آحد

مولوی، شوی، دفتر اول، ابیات ۲۲۸\_۲۲۷

که اشتهارِ خلق، بندِ مُحْکم است  
در ره، این از بندِ آهن کی کم است؟

مولوی، شوی، فقراء‌ول، میت ۱۵۴۶  
اشتها: مشهود بودن

عقل، قربان کُن به پیشِ مصطفی  
خَسْبِيَ اللَّهُ گُو که اللَّهُ ام کَفی

«أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ ...»  
مولوی، شوی، فقرچهارم، میت ۱۴۰۸

«آیا خدا برای نگهداری بنده‌اش کافی نیست؟»

«... قُلْ خَسْبِيَ اللَّهُ ...»

«... بَگو خدا برای من بس است. ...»

قرآن کریم

سوره زمر (۳۹) آیه ۳۶ و ۳۸

گنج حضور

پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۷

چون که بر سر مر تور آدَه ریش هست  
مر هَمَت بِر خویش باید کار بَسْت

عیب کردن ریش را داروی اوست  
چون شکسته گشت، جایِ اِرْحَمُوسْت

اِرْحَمُوا: فعل امر به معنی (هم کنید).

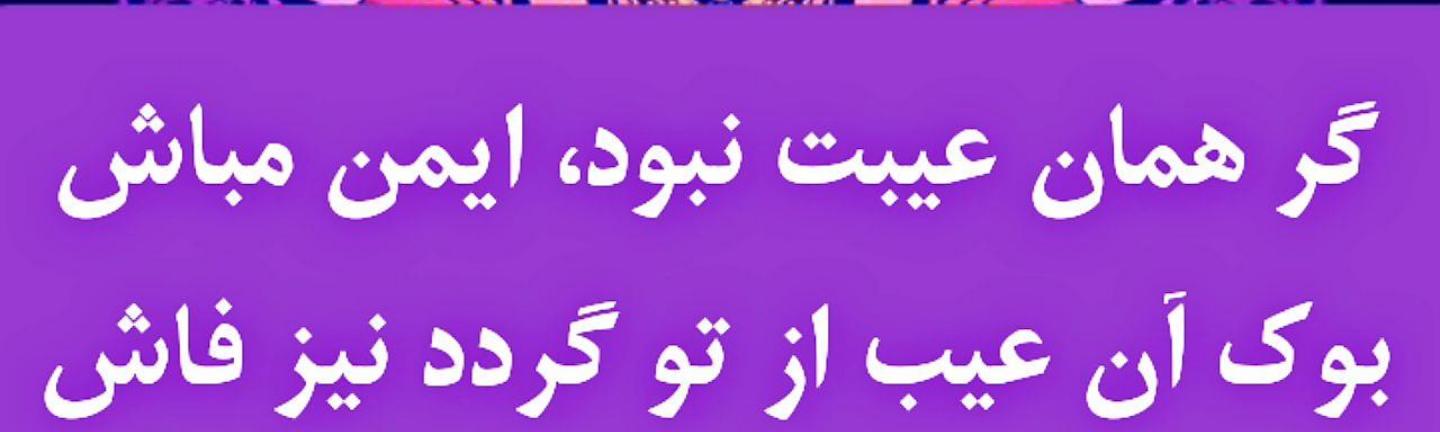
حدیث «اِرْحَمُوا ثُرَّحْمُوا.»

«رحم کنید، تا بر شما رحم شود.»

مولوی، شوی، دفتر دوم، ایات ۳۰۳۶-۳۰۳۷



گر همان عیبت نبود، ایمن مباش  
بوک آن عیب از تو گردد نیز فاش



کنج حضور، پروز  
شهرسازی، برنامه ۹۲۷

مولوی، شتوی  
دفتر دوم، میت ۳۰۳۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۷

غیر مردن هیچ فرهنگی دکر  
در نگیرد با خدای، ای حیله کر

یک عنایت به ز صدگون اجتهاد  
جهد را خوف است از صدگون فساد

مولوی، مشتوی، دفتر ششم، ایيات ۳۸۳۸\_۳۸۳۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۷

# وآن عنایت هست موقوفِ ممات تجربه کردند این ره را ٿقات

ممات: مرگ، در اینجا مردن به من ذهنی  
ٿقات: کسانی که در قول و فعل موعد اعتماد دیگران  
باشند، جمیع ٿئے، مراد کسانی که به حضور زنده شده‌اند.

# بلک مرگش، بعنایت نیز نیست بعنایت، هان و هان جایی مایست

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ایات ۳۸۴۰\_۳۸۴۱

چون ز مُرده زنده بیرون می کشد  
هر که مُرده گشت، او دارد رَشد

رَشد: به راهِ راست (فتان

چون ز زنده مُرده بیرون می کند  
نفسِ زنده سوی مرگی می تَند

می تَند: می گراید

# مُرْدَه شو تا مُخْرِجُ الْحَيٌّ الصَّمَد زنده‌ی زین مُرْدَه بیرون آورد

مُخْرِجُ الْمَمِّ: بیرون آوردن زنده مولوی، شوی، فتوح‌جم، بیت ۵۵۱

«إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبَّ وَالنَّوْىٰ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ  
مِنَ الْحَيِّ ذَلِكُمُ اللَّهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ..»

«خداست که دانه و هسته را می‌شکافد، و زنده را از مرده بیرون می‌آورد و مرده را از زنده بیرون می‌آورد. این است خدای یکتا. پس، چگونه از حق منحرفتان می‌کنند؟»

قرآن کریم

سوره انعام (۶)، آیه ۹۵

گنج حضور

پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۷



مولوں

دیوالی شمس، غل ۴۴۶

کنج حضور

پروزیر شہبازی، برنامہ ۹۲۷

رومیوار شو، به خرابات نیتی

هر جادو مست باشد، ناچار عربده ست  
پ

# ساخت موسی قدس در، بابِ صغیر تا فرود آرند سر قومِ زَحیر

قوهِ زَحیر: مردم بیمار و آزار دهنده

مولوی، شوی، دفتر سوم، میت ۲۹۹۶

کنج حضور

پروزیر شهبازی، برنامه ۹۲۷



# زآنکه جَبَاران بُدند و سرفراز دوخ آن بابِ صغیر است و نیاز

جبَار: ستمگر، ظالم

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۷

## ای دهندهٔ قوت و تَمْكین و ثبات خلق را زین بی ثباتی ده نجات

تمکین: قبول کردن، استعداد انسان  
برای ماندن در حالت تسليم یا استعداد  
فضاگشایی مداوم

## اندر آن کاری که ثابت بودنیست قایمی ده نفس را، که مُنثَنیست

منثَنی: خمیده، دوتا، در اینجا به  
معنی سست‌کار و درمانده

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۱۱۹۸-۱۱۹۷



اگر نه عشقِ شمس الدین بُدی در روز و شب ما را

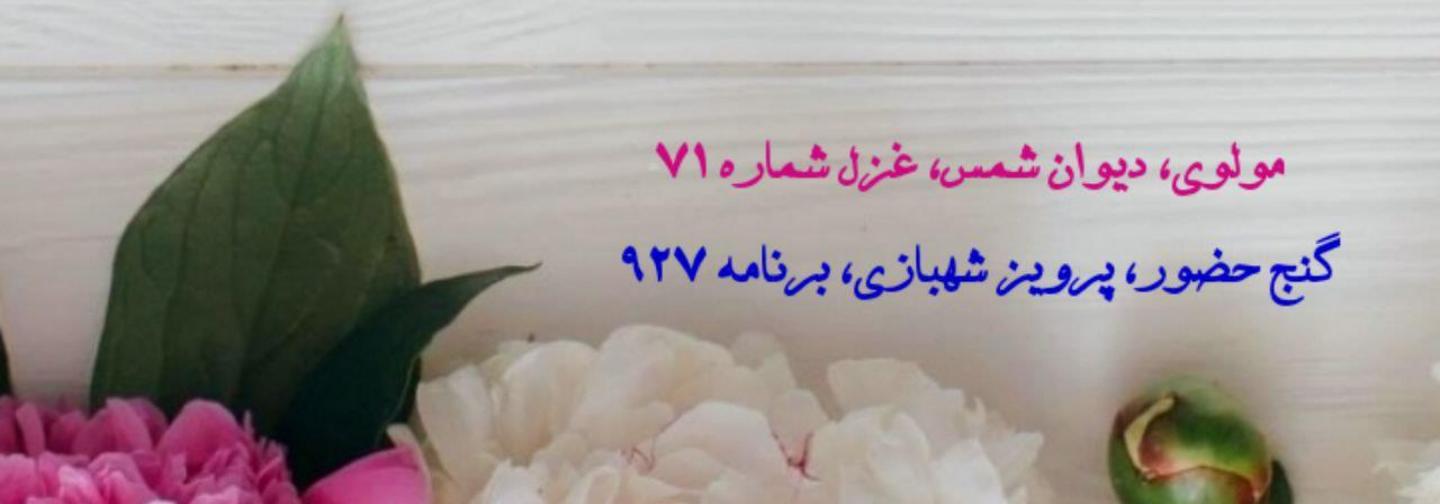
فراغت‌ها کجا بودی ز دام و از سبب ما را؟!

بت شهوت برآوردي، دمار از ما ز تاب خود

اگر از تابش عشقش، نبودي تاب و تب، ما را

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۱

گنج حضور، پروینه شهبانوی، برنامه ۹۲۷



من بندۀ آن عاشق کاو نَر بُود و صادق  
کز چُستی و شب خیزی از مَهْ گله‌ی یابد

نَر: مجازاً قَوی، تمام قوت و کامل

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۹

«بهوش باش ای بزرگ مرد، شب هنگام  
برخیز، زیرا که شمع در تاریکی شب  
ایستاده و فروزان است.»

هین قُم اللَّلِیلَ که شمعی ای هُمام  
شمع اندر شب بُود اندر قیام  
هُمام: ارجمند

«قُم اللَّلِیلَ إِلَّا قَلِيلاً.»

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۵۶

شب را زنده بدار، مگر اندکی را.»

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۷

قرآن کریم، سوره مُزَمَّل (۷۳)، آیه ۲

# زورِ جانِ کوهْگن، شَقّ حَجَر زورِ جانِ جان، درِ إِنْشَقَ القَمَر

شقّ حَجَر: شکافتنِ سنگ

إِنْشَقَ القَمَر: شکافتنِ ماه

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۷۸

پس شما خاموش باشید آنستُوا  
تا زبان تان من شوم در گفت و گو

«وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ.»

چون قرآن خوانده شود به آن گوش فرا دهید و خاموش باشد، شاید مشمول  
رحمت خدا شوید.»

قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۲۰۴

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۶۹۲

گنج حضور، پرویز

شهربازی، برنامه

۹۲۷

چون تو گوشی، او زبان، نی جنسِ تو  
گوش‌ها را حق بفرمود: آن‌صُتُوا



مولوی، مثنوی، دفتر  
اول، بیت ۱۶۲۲

کنج حضور پرویز  
شعبازی، برنامه ۹۲۷

# تو زِ قرآن بازخوان تفسیر بیت گفت ایزد: ما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ

«... وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى ...»

«... و آن گاه که تیر می‌انداختی، تو تیر نمی‌انداختی، خدا بود که تیر می‌انداخت...»

قرآن کریم، سوره انفال (۸)، آیه ۱۷

گر پرّانیم تیر، آن نی ز ماست  
ما کمان و تیراندازش خداست

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۶۱۶-۶۱۵

گنج حضور، پرویز سُمبازی، برنامه ۹۲۷

# غیرِ نُطق و غیرِ ایماء و سِچل

## صد هزار آن ترجمان خیز دزد

ایماء: اشارت کردن

سِچل: در اینجا به معنی مطلقاً نوشته

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۰۸

گنج حضور، پرویز شهپهازی، پرنامه ۹۲۷



پس ریاضت را به جان شو مشتری  
چون سپرده تن به خدمت، جان بُری

ور ریاضت آیدت بی اختیار  
سر بنه، شکرانه دِه، ای کامیار

چون حقت داد آن ریاضت، شکر کن  
تونکردی، او کشیدت زامر گن

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۳۳۹۸-۳۳۹۶

# یا بُود کز عکسِ آن جُوهاي خمر مست گردم، بو بَرم از ذوقِ امر

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۱۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۷

دل نباشد غیر آن دریای نور  
دل نظرگاهِ خدا، و آنگاه کور؟

نی، دل اندر صد هزاران خاص و عام  
در یکی باشد، کدامست آن کدام؟

ریزه دل را بِهَل، دل را بجو  
تا شود آن ریزه چون کوهی ازو

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۲۲۶۹-۲۲۷۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامهٔ ۹۲۷



قبله را چون کرد دستِ حق عیان  
پس، تَحْرِی بعد ازین مَردو دان

تحَرّی: جست و جو کردن، حقیقت‌جویی

هین بگردان از تَحْرِی رو و سَر  
که پدید آمد مَعاد و مُستَقَرّ

معاد: محل بازگشت، قیامت

مُستقر: محل استقرار، جای گرفته، ساکن، قائم

یک زمان زین قبله گر ذاہل شوی  
سُخْرَة هر قبله باطل شوی

ذاہل: فراموش‌کننده، غافل

سُخْرَه: ذلیل و زیردست

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۶۲۸-۲۶۲۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۷

# چون شوی تمیزدِه را ناپیاس بجهد از تو خطرت قبله شناس

تمیزدِه: کسی که دهنده قوه شناخت و معرفت است.

خطرت: قوه تمیز، آنچه که بر دل گزرد، اندیشه

## گر از این انبار خواهی بُر و بُر نیم ساعت هم ز همدردان مُبر

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ایات ۲۶۳۰-۲۶۲۹

بُر: نیکی

مُبر: گندم



# که در آن دم که بِرّی زین مُعین مبتلی گردی تو با بِئسَ الْقَرِين

((حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقِينَ  
فِيئْسَ الْقَرِينُ.))

«تا آنگاه که نزدِ ما آید، می‌گوید: «ای کاش دوری من و تو  
دوریِ مشرق و مغرب بود. و تو چه همراه بدی بودی.»)

مُعین: یار، یاری کننده  
بِئسَ الْقَرِين: همنشین بد

قرآن کریم، سوره زُخرف (۴۳)، آیه ۳۸

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۳۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۷

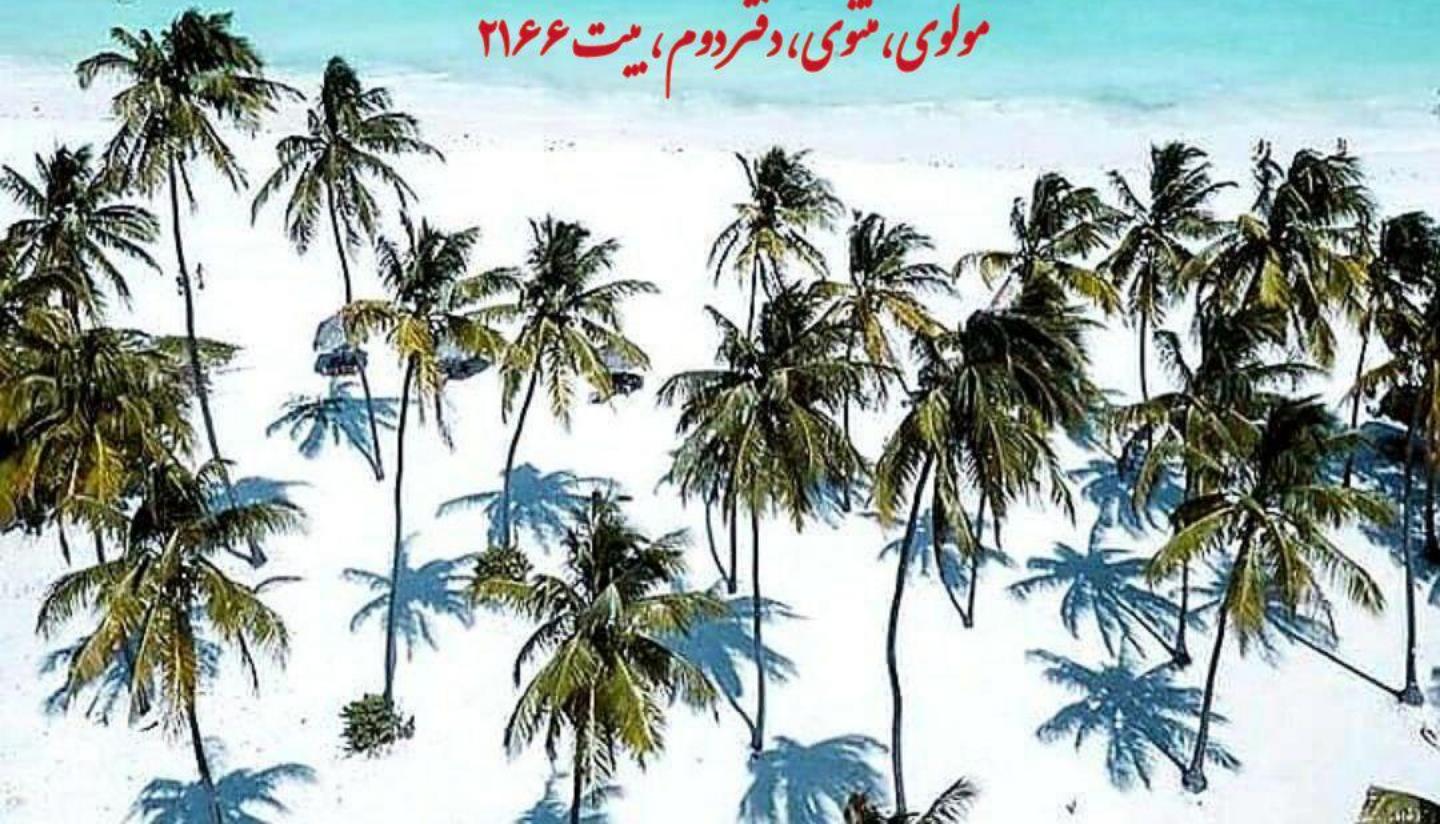


کنج حضور، پروینز شبازی، برنامه ۹۱۷

# یک بدست از جمع رفتن یک زمان مگر شیطان باشد، این نیکو بدان

بدست: وجب

مولوی، مشوی، دفتر دوم، میت ۶۶۲



گنج حضور

پرویز سهیبازی، برنامه  
۹۲۷



هر که خوابی دید از روزِ آست  
مست باشد در ره طاعات، مست  
می کشد چون اشتِرِ مست این جوال  
بی فُتور و، بی گمان و، بی ملال

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۴۸\_۲۳۴۹

کنگ حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۷

مدعی خواست که آید به تماشای راز  
دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد

حافظ، دیوان غزلیات، غزل شماره ۱۵۲

طالب است و غالب است آن  
کردکار  
تا ز هستی‌ها برآرد او دمار



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۲۱۴

# آن سلیمان، پیش جمله حاضرست لیک غیرت چشم بند و، ساحرست

ملول: افسرده، اندوهگین

مولو، شور، دفتر دوم، پیت  
۳۷۸۲\_۳۷۸۳

گنج حضور، پرویز  
شهر بازی، برنامه  
۹۲۷



تا ز جهل و، خوابناکی و، فضول  
او به پیش ما و، ما ازوی ملول

غیرتش بر عاشقی و صادقیست

غیرتش بر دیو و بر استور نیست

ستور: سُتور، حیوان بارکش مانند اسب و الاغ و استر

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۴۷

غیرت عقل است بر خوبی روح

پُر ز تَشبیهات و تہشیل این نصوح

نصوح: نصیحت‌ها

با چنین پنهانی کین روح راست

عقل بر وی این چنین رشکین چراست؟

رشکین: غیور، رشك بَرَنده

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۸۹\_۶۸۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۷

غیرت آن باشد که او غیر همه است

آن که افزون از بیان و دمده است

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۱۳

هرچه جز عشقست، شد مأکول عشق

دو بجهان یک دانه پیش نَوْل عشق

مأکول: خورده شده  
نَوْل: منقار

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۷۲۶

گنج حضور، پروین شهبازی، پرنامه ۹۲۷

خُسْنِ غَرِيبٍ تُو مَرَا، كَرَدْ غَرِيبٍ دُو جَهَانْ  
فَرْدِي تُو چُونْ نَكَنْدَ از هَمَگَانْ فَرْدَ مَرَا؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۳

خُفْتَه از احوالِ دُنْيَا رُوز و شب  
چُونْ قلم در پنجهٔ تقلیبِ رب

تقلیب: برگردانیدن، واژگونه کردن

مولوی، شوی، دفتر اول، بیت ۳۹۳

چون به من زنده شود این مُرده تن  
جانِ من باشد که رُو آرد به من

من کنم او را ازین جان محتشم  
جان که من بخشم، ببیند بخشم

جانِ نامحرم نبیند روی دوست  
جز همان جان کاصل او از کوی اوست

مولوی، مثنوی، دفتر سوم،

۴۶۷۸\_۴۶۸۰ بیت

گنج حضور، پرویز  
شهر بازی، برنامه  
۹۲۷



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۷

# که تائی هست از رحمان یقین هست تعجیلت ز شیطان لعین

تائی: درنگ کردن، به آهستگی  
و آرامی کاری را کردن

حدیث

«الثَّانِي مِنَ اللَّهِ وَالْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ.»  
«درنگ از خداوند و شتاب از شیطان است.»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۴۹۷

با تائی گشت موجود از خدا  
تا به شش روز این زمین و چرخها  
ورنه قادر بود کو کن فیکون  
صد زمین و چرخ آورده برون  
آدمی را اندک اندک آن همام  
تا چهل سالش کند مرد تمام  
گرچه قادر بود کاندر یک نفس  
از عدم پران گند پنجاه کس

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۵۰۳\_۳۵۰۰  
گنج حضور، پرویز شهر بازی، برنامه ۹۲۷

گفتم که «ز آتش‌های دل، بر روی مَفَرِش‌های دل  
می‌أَعْلَمْت در سوداًی دل تا بحرِ یَفْعَلْ ما پَیَّشاً»؟

مَفَرِش: هر چیز گستردنی، جای پنهان کردن فرش

غلتیدن: گردیدن چیزی بر روی خود یا روی سطحی

«... وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ.»

«... و هر چه خواهد همان می‌کند.»

(قرآن کریم، سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۲۷)

مولوی ، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸

این تائی از پی تعلیم توست  
که طلب آهسته باید بیسُکُست

بیسُکُست: بیوقفه، ناگَسسته

جُوئیکی کوچک که دائم می‌رود  
نه نجس گردد، نه گنده می‌شود

کنج  
حضور پرویز  
شهربازی برنامه  
۹۲۷

مولوی، مثنوی، دفتر سوم.

بیت ۳۵۰۶\_۳۵۰۷



گنج حضور، پرویز شبازی، برنامه ۹۲۷

مولوی، مثنوی،

دفترسوم، بیت ۸۴۰



تفتیق: شکافتن

**جهد فرعونی، چوبی توفیق بود  
هرچه او می‌دوخت، آن تفتیق بود**



کنج حضور، پروزیر شهبازی، برنامه ۹۲۷

مولوی، شوی، دفترچم، میت ۲۵۶

شّتی: پراکنده

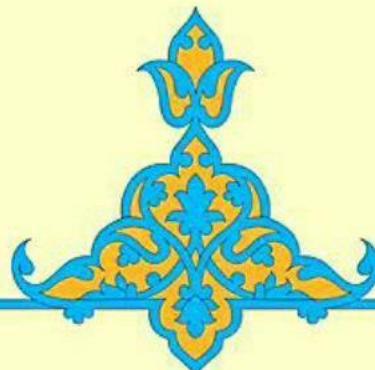
# سَعِيْكُمْ شَتَّیْ، تناقض اند رید روز می دوزید، شب برمی دَرید

«تلash‌های شما پراکنده و گونه‌گون است، و شما در دام  
تناقض گرفتار آمدید. چنانکه مثلًاً روز می دوزید و شب  
همان را پاره می کنید.»

«إِنَّ سَعِيْكُمْ لَشَتَّى»

«که: همانا کوششهای شما پراکنده و گونه‌گون است.»

(قرآن کریم، سوره لیل (۹۲)، آیه ۴)



# بنکر این کشته خلقان غرق عشق ازدهایی کشت کویی حلق عشق

ازدهایی ناپدید دلربا  
عقل همچون کوه را او کهربا

عقلِ هر عطّار کاگه شد از او  
طبّله‌ها را ریخت اندر آبِ جو

طبّله: صندوقچه

روکزین جو بر نیایی تا ابد  
لَمْ يَكُنْ حَقَّاً لَهُ كُفُواً أَحَدْ

«ولَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدْ.»

«وَنَهْ هِيجْ كِسْ هِمْتَايْ اوْست.»

(قرآن کریم، سورہ اخلاص (۱۱۲)، آیہ ۴)

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۲۵\_۶۲۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامہ ۹۲۷

وقتی ما وارد این جهان شده‌ایم و با چیزهای  
این جهانی همانپرده شده‌ایم، برای خودمان  
عقلی داریم که آن عقل را می‌گیریم و عقل  
زندگی یا خداوند را نمی‌پذیریم، عقل قضا و  
گُن‌فکان را در این لحظه نمی‌پذیریم، پس ما  
سر (من‌ذهنی) داریم.

اگر بخواهیم خودمان را  
عوض کنیم، متأسفانه  
با من ذهنی مان سعی  
می کنیم خودمان را عوض  
کنیم.

شما اگر یک سال، دو سال است  
به این برنامه گوش می‌کنید، به  
درجه‌ای به حضور زنده نشدید،  
یعنی این فضاغشایی در شما صورت  
نگرفته، حتماً به روش‌های من ذهنی  
خودتان عمل می‌کنید، درست کار  
نمی‌کنید.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۷

اگر کسی بخواهد فضایش را کند، تواند  
و ذهنش مزاحم بشود، فقط باید مدتی به  
برنامه گوش کند تا یک مقدار بر حسب مولانا  
زندگی کند و عمل کند، از این ابیات استفاده  
کند، بالاخره پس از مدتی در خودش به یک  
ابزار دیگری دست پیدا نمی کند که همان  
خاصیت عدم بین و سکوت شنوندی باشد.



گنج حضور، پرویز  
شهبازی، برنامه ۹۲۷

در ما یک نشانی از خداوند وجود دارد،  
حالا شما اسمش را بگذارید هشیاری،  
روح که همه کاره است، یعنی چشم  
ما به وسیله آن نیروی زندگی می بیند،  
گوش ما به وسیله آن می شنود،  
بنابراین اگر پس از مدتی دیدید هر  
اتفاقی می افتد شما فضا را باز می کنید،  
می خندهید و اتفاق شما را نمی بلعد،  
دراین صورت شما دارید از آن ابزارِ  
فضاگشایی استفاده می کنید.

اگر واقعاً بتوانیم اتفاقِ این  
لحظه را که ذهن نشان  
می‌دهد این را بی‌اهمیت  
کنیم و در اطرافش فضا باز  
کنیم، در این صورت مرکز ما  
دوباره عدم می‌شود.

این نکتهٔ ظریف را ما می‌دانیم که اگر  
من ذهنی داریم تقریباً توانایی انتخاب هم  
نداریم، چرا؟ برای این‌که این لحظه من  
انتخاب‌بم طوری است که فضابندی می‌کنم،  
 مقاومت می‌کنم مثلاً با مردم کار دارم،  
 کار داشتنِ من و قضاوت من اتوماتیک  
 است، با مردم کار دارم، مردم هم با من  
 کار دارند، برای این‌که من ذهنی دارم.



تا زمانی که سر (من ذهنی) داریم مردم با ما کار دارند. یعنی از ما به عنوان قطب استفاده می‌کنند، چون ما یک بافت واکنشی هستیم. مردم می‌توانند از ما برای ایجاد درد استفاده کنند.

اگر ما من ذهنی داریم، تمام من های ذهنی از ما سوءاستفاده خواهند کرد.

وقتی ما در سبب‌سازی ذهن  
هستیم، پرستش فکرها و  
حوادث پیش می‌آید و نتیجه‌اش  
سرنگونی است که درد است،  
حس کمیابی است، تخریب  
بیرون و درون است، مسائل و  
عوارض من‌ذهنی است.



گنج حضور،  
پرویز شهبازی،  
برنامه ۹۲۷

شما باید به ترتیباتی که من ذهنی پیش

پایتان می‌گذارد که این کار را می‌کنم، آن کار

را می‌کنم و به حضور می‌رسم؛ به هیچ وجه

زیر بار آن نروید. این طوری نیست. این

همین سرنگون شدن است، اگر به حرف

ذهنتان گوش دهید و راه آن را بروید،

سرنگون خواهید شد.

ما نمی‌توانیم بپرسیم که خدا  
از چه درست شده‌است، عدم  
چیست. شما نمی‌توانید بپرسید  
عدم چیست، عدم را باید حس  
کنید. شما می‌توانید با این لحظه  
آشتبایی کنید، یعنی اطراف اتفاق  
این لحظه فضا باز کنید.

فضاگشایی را نمیتوانیم با ذهن تجسم کنیم.

بعضی‌ها می‌پرسند توضیح دهید ما چجوری

فضاگشایی کنیم، نمی‌توانم، نمی‌شود. درست

مثل این‌که دارید می‌پرسید که چجوری اصل

بشوم، چجوری با خدا رابطه برقرار کنم، نمی‌دانم!

از درون باید باز بشود.

تنها راه (شناخت خدا) این است که در این لحظه شما فضاگشایی را یاد بگیرید.

فضاگشایی به اعتباری این است که شما این ابیات را بخوانید، ابیاتی که راجع به فضایشایی است، راجع به تسلیم است که می‌گوید آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد در این لحظه شوختی است، فضای گشوده شده جدی است.



کنج حضور

پرویز شهباذر

برنامه ۹۲۷

ما می‌توانیم یاد بگیریم

هر اتفاقی که می‌افتد،

ذهنمان نشان می‌دهد در

مقابلش مقاومت نکنیم

تا قریانی اتفاق و از جنس

اتفاق نشویم، تا از جنس

جسم نشویم. ما می‌توانیم

این را یاد بگیریم.

وقتی متوجه شدید دارید مقاومت  
می کنید، مثلاً کسی یک حرفی  
می زند، شما می خواهید در رد آن یا  
حتی تأیید آن یک حرفی بزنید که  
برای شما هیجان ایجاد می کند.

اگر فضایشایی کنید مثل این که نیروی  
زندگی حرف می زند، اگر چیزی لازم  
باشد شما با عقل زندگی می گویید،  
لازم نباشد هم نمی گویید ولی در شما  
انقباض پیش نمی آید.



اگر شما در این لحظه  
 مقاومت می‌کنید می‌روید در  
 ذهن، این در مقابل خداوند  
 بی‌ادبی است.

اگر فضایشایی می‌کنید،  
 خداوند را می‌آورید به مرکز تان،  
 این ادب است.

درواقع اگر خرد زندگی را  
 انتخاب می‌کنید، عقل من ذهنی را  
 می‌گذارید کنار این ادب است.

گنج هضر  
 پروینشه بازی  
 برنامه ۹۱۲

کسی که من ذهنی دارد نمی‌داند که  
فضاگشایی می‌کند یا فضا را می‌بندد  
و به صورت من ذهنی بلند می‌شود،  
فرق این دو ترا نمی‌داند. چون  
وقتی هم که بلند می‌شود به عنوان  
من ذهنی در تجسم‌هایش می‌گوید  
این حضور است. یک حالت‌های  
خاصی را می‌گوید حضور است. خیلی  
از آدم‌ها در ذهنشان به حضور  
رسیده‌اند. خودشان را انسان‌های  
معنوی می‌دانند، ولی نیستند.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۷

شما در شگفتی‌های خداوند  
و زندگی تأمل کنید.

یعنی اگر به خودتان نگاه کنید

می‌بینید که همه‌چیز شما را زندگی

اداره می‌کند، بدن شما را، هر

اتفاقی که می‌افتد و این براساس

صُنع است، آفریدگاری است.

پرهیز برای کسی است که واقعاً

حرص دارد.

اصلًا صحبت پرهیز برای شخصی  
که از جنس خداوند شده دیگر

معنی ندارد.

لنج حضور، پرویز  
سُهبازی، برنامه  
۹۲۷



دنبال سبب‌سازی ذهن رفتن برای این  
جهان خوب است.

قوانين علت و معلول ذهنی برای این جهان  
خیلی هم خوب است، برای رسیدن به هدف  
مادی. اما برای رسیدن به منظور، معنوی  
که هدف نیست، اصلاً به درد نمی‌خورد.  
نمی‌توانید سبب‌سازی بکنید.

واقعیت این است که در کودکی یک انسان عاشق باید ما را بزرگ کند، که ما را کمی با چیزهای این جهانی همانیده کند، در عین حال عشق هم بدهد تا ما هیچ موقع به طورِ کامل وارد این جهان نشویم، وارد ذهن نشویم، خودمان را گم نکنیم و خوشبختی را در ذهن نپنداشیم.

وقتی مادر به بچه اش عشق می دهد،  
در عین حال او را هم هویت می کند، آن  
عشق به کودک می گوید تو از جنس  
زندگی، خداوند هستی، ولی حالا همانیده  
هم می شوی و جسمیت یا دیدن  
بر حسب جسمها را هم تجربه می کنی.  
نه این که به طورِ کلی انسان جسم بشود،  
یادش برود که اصلاً چه کسی بوده است.

گنج  
حضور، پرویز شهر بازی، برنامه  
۹۲۷

اگر شما در این مسیر معنوی  
می‌گویید من خودم می‌دانم، خودم  
پیش می‌روم، خودم خودم را به  
حضور می‌رسانم و مولانا را هم  
می‌خوانم و راه خودم را می‌روم، پس  
شما سرنگون خواهید شد.

علت شکست ما این است، که شما  
مولانا را می خوانید و روش به حضور  
رسیدن خودتان را به کار می برد، یعنی  
دوباره من ذهنی تان برای شما روش  
انتخاب می کند، پس دیگر چرا مولانا را  
می خوانید؟!

کنج حضور، پروز شهابی، برنامه ۹۲۷



اگر کسی از راهنمای بزرگی چون مولانا  
پیروی کند، در این صورت نباید بترسد یا غم  
بخورد. شما می بینید که ما هم می ترسیم  
هم غمناک هستیم، پس ما سرنگون  
هستیم. سرنگون شده‌ایم، چون با عقل  
خودمان، خودمان را پیش می بریم.

کنج حضور، پرویز شهبازی،

برنامه ۹۲۷



یک مطلبی که شما لطف کنید توجه کنید،

به همچ وجوه به گذشته برنگردید.

به همچ وجوه، چون گذشته قسمتی از

من ذهنی است.

کنج حضور، پروزیر شهبازی، برنامه ۹۲۷



اگر شما به گذشته برنگردید و بگویید  
قدرت این لحظه قدرت خداوند است،  
گذشته توهمند است و یک قدرت پوشالی  
من ذهنی است، قدرت خداوند بیشتر  
از قدرت همه چیز است، من به حرفِ  
توهم‌هایم گوش نمی‌دهم و می‌دانم  
تا حالا در توهمندگی کرده‌ام،  
در این صورت فضارا باز می‌کنید.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۷

من پیشنهاد می‌کنم یک مدتی  
تشخیص من ذهنی تان را کنار بگذارید  
و این ابیات را زیاد تکرار کنید ببینید  
چه می‌شود، یا یک تأملی بکنید بگویید  
من اگر پیشرفت نکرده‌ام، درست  
است که مولانا را خوانده‌ام، ولی راه  
خودم را رفته‌ام که راه من ذهنی‌ام  
بوده. خب معلوم است که شکست  
می‌خورم و سرنگون می‌شوم.

کنج حضور، پرویز شهابی، برنامه ۹۲۷

کی در قاریخ ما گفته‌ایم بزرگان  
ما مهم هستند بگذار ببینیم آن‌ها  
چه می‌گویند؟ ما که راهمان را گم  
کرده‌ایم.

اتفاقاً آن وقتی است، شما فرداً و  
جُمِعاً سؤال کنید چرا ما به این روز بدد  
افتاده‌ایم؟

کنج حضور، پروز شهابی، برنامه ۹۲۷

جهان را درنظر بگیرید، بکشید عقب با  
خرد زندگی نگاه کنید ببینید آیا اوضاع این  
جهان باید این طوری باشد که همه با هم  
دشمن باشیم؟ هرکسی با همانیدگی هایش  
ببیند؟ خرد زندگی را بگذارد کنار؟ همه بر سرِ  
بهانه هایی با هم ستیزه بکنند؟ خرد خداگونه  
از ما جاری نشود؟



کنج حضور، پرویز شهبازی،

برنامه ۹۲۷



کنج حضور، پرویز شهبازی،

برنامه ۹۲۷

عوض این که مردم زمین جمع بشوند بگویند  
برویم ببینیم کجا به کمک احتیاج هست  
به آنها کمک کنیم و دردها را کم کنیم،  
مرضها را کم کنیم، به همدیگر کمک کنیم،  
ما با هم دعوا داریم، به نظرمان می آید که  
جنگ تنها راه حل است.

مولانا معتقد است که دم ایزدی ما در  
همه چیز اثر می‌کند، علی‌الاصل باید در  
من ذهنی هم اثر کند.

اکنون که حرف‌های مولانا را من شنوم و  
این حرف‌ها در سنگ و کوه هم اثر می‌کند،  
آیا در من بدبخت هم اثر می‌کند؟! یا  
نمی‌کند؟! یا من همان راهِ من ذهنی خودم  
را من روم.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۷

شما یک سؤالی از خودتان بکنید،  
بگویید آیا دلِ من از سنگ هم سخت‌تر  
است؟ آیا شما تغییر می‌کنید؟ یا نه،  
یک برنامهٔ گنج حضور که در آن دویست  
بیت مولاناست می‌خوانید، ولی فردای  
آن روز هیچ تأثیری از آن نمی‌پذیرید،  
چرا؟ چون من ذهنی شما نمی‌گذارد.

گنج حضور، پرویز شهبازی،

برنامه ۹۲۷



شما دست از سرِ مردم  
بردارید، فقط  
حوالستان به خودتان  
باشد.

ما وقتی حواسیان را می‌دهیم به  
مردم، از جنس من ذهنی می‌شویم.  
ما به دروغ و به افسون می‌خواهیم  
دل‌ها را به خودمان جذب کنیم. ما  
اصلًا با دل‌ها چکار داریم؟ برای چه  
می‌خواهیم دل‌های مردم را به دست

بیاوریم؟

گنج حضور، پرویز  
شنبازی، برنامه ۹۲۷

کنج حضور

پرویز شبازی

برنامه ۹۲۷

مامی خواهیم دیگران را تغییر  
بدهیم، درست کنیم، اما این را  
نمی بینیم که گرفتار من ذهنی  
خودمان هستیم.

گنج حضور، پرویز

شهربازی، برنامه ۹۲۷

می خواهیم یاد بگیریم حواسِمان به جای دیگر نرود،

می گویند همسرم این طوری است، برادرم آن طوری

است، آن یکی آن طوری است، گذشته‌ام این طوری

است. خانم، آقا! فقط روی خودت کار کن!

به این اشعار گوش بده!

شما می‌توانید عاقلانه به کمک  
زندگی قرین خودتان را انتخاب  
کنید و از قرین بد دور بشوید.  
اگر شما با من ذهنی قرین بشوید  
و قدرت فضایشایی نداشته باشید  
حتماً روی شما اثر  
مخرب خواهد گذاشت.



قرین بد روی شما اثر بد می‌گذارد، حتماً باید در مرکزِ توجه‌تان «قرین» باشد. شما اگر بخواهید روی خودتان کار کنید آدمهایی که دور از شما هستند، من ذهنی دارند شما را رها نمی‌کنند؛ همین‌طور به حال خودتان بگذارند شما قشنگ روی خودتان کار کنید به حضور برسید، همچون چیزی وجود ندارد. چه بسا پدر و مادر شما، خواهر برادر شما، دوست شما بگویند که این کار را نباید بکنی.

گنج حضور  
پرویز شهربازی

برنامه ۹۲۷



ما جرأت و جسارت می کنیم به  
مولانا ایراد می کیریم. خیلی از ما  
حروفهای مولانا را بمخاطر پندار  
کمال قبول نداریم.

چنین چیزی وجود ندارد که ما  
می گوییم، وضع من این است،  
کسی باید من را نجات بدهد،  
کسی شما را نجات نمی دهد،  
تنها نجات دهنده خود شما  
هستید.

گنج حضور  
پرویز  
شهبازی

برنامه ۹۲۷



اگر شما عیبی در دیگران می‌بینید،  
حتماً در شما هم هست، خاطر  
جمع باشید، مطمئن باشید اگر  
فضارا باز کنید یک روزی این  
عیب در شما دیده خواهد شد.

خداآوند به ما فرموده که شما در این  
لحظه فقط با من صحبت کنید، با  
هیچ کس دیگر صحبت نکنید، صحبت  
هم با من از طریق فضایشایی و  
انپساط است.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۷

انبساط یعنی گشودن فضاد را طراف  
آن چیزی که ذهن نشان می دهد  
واهمیت ندادن به آن و مقاومت  
نکردن و چیزی نخواستن از آن.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۷



کج حضور

پروپر شہبازی، برنامہ  
۹۲۷



من ذہنی بدون ناظر دائماً به ما ضر می زندہ

شکر واقعی در واقع یک جور قدردانی  
و سپاس است از این که در این لحظه  
ما می‌توانیم مرکز را عدم کنیم.

برنامه ۹۲۷

پروزیر شهبازی

کنج حضور

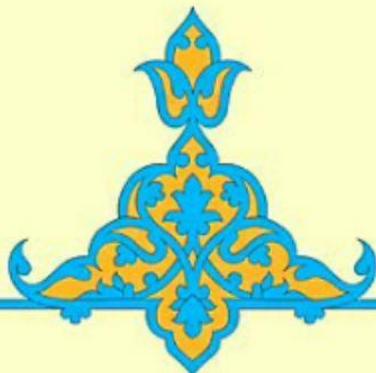


هر کوششی با من ذهنی  
بدون فضایشایی فاسد است،

می‌گوید آن عنایت هم  
موقوف مردن است و این  
را انسان‌هایی که به حضور  
رسیده‌اند تجربه کرده‌اند.



اگر این من ذهنی را به حال  
خودش رها کنیم، یعنی ذهن  
بی ناظر داشته باشیم و تملاشایش  
نکنیم، خُب این از درون راهِ ما  
رامی زند و همان کلرهابی که  
دوست دارد می‌کند.



گرچه که ما آن می‌دانیم اشکالمان چیست،  
گاهی اوقات تنها ی نمی‌توانیم. قرین خوب،  
قرینی که روی خودش کار می‌کند، مثل افرادی  
که در گنج حضور روی خودشان کار می‌کنند،  
بسیار مفید است. برای همین برنامه‌های  
تلفنی گنج حضور بسیار مفید است.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۷

شما توجه کنید، آگر حواسمان پیش خودمان باشد

مای تو اینم من ذهنی خودمان را کنترل کنیم،  
و اکتش نشان می دهیم، می گوییم تکان نخور،  
یا آگر دیدیم خوشش می آید ییکی تعظیمش  
کند، می گوییم مواطن بباش این کار را نکن.

یکی از نشانه‌های من ذهنی رنجش است.  
رنجش، نماد توقع و خواستن چیزی از دیگران  
و نشان این است که شما زندگی را در چیزهای  
ذهنی می‌دانید و آدمها را که با ذهنتان تجسم  
می‌کنید می‌گویید این شخص باید این چیز را  
به من بدهد، یا انتظاری که از چیزها دارید، اگر  
نشود چه کار می‌کنیم؟ می‌رنجیم، چرا؟ برای  
این‌که خوشبختی را به آن وصل کردیم، کسی  
که فضا را گشوده باشد که از آن زخم نمی‌آید،  
زخم از منیتِ ما می‌آید.

## گنج حضور

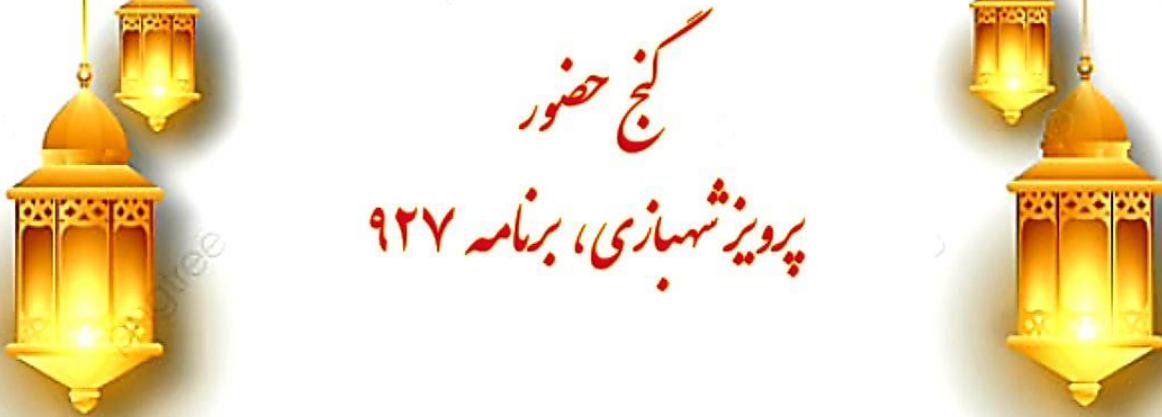
پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۷

مردم هر حرفی که به ما می‌زنند، ایراد  
می‌گیرند، باید سبب بشود که من کارم  
را بهتر انجام بدهم، نمی‌گوییم این‌ها  
سر در نمی‌آورند، بلد نیستند، قضاوت  
می‌کنند، آدم‌های ابله‌ی هستند، نه  
اصلًاً، هرچه مردم می‌گویند من به  
خودم برمی‌گردم.

چرا انسان‌هایی مثل مولانا دیگر به وجود نمی‌آیند؟ برای این‌که ما عموماً فکر نمی‌کنیم که باید سر من ذهنی را بیندازیم، ما سرنگونی خودمان را در من ذهنی نمی‌بینیم. مولانا توضیح می‌دهد که اگر همه‌مان فکر کنیم که انداختن من ذهنی لازم است، این انسان‌ها به وجود می‌آیند.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۷

وقتی شما از پهلوی یکی رد  
می‌شوید و از جنس زندگی بشوید  
زندگی را در او به ارتعاش دربیاورید،  
این ارتعاش زندگی انسان‌ها را به  
صبر و بهسوی زنده شدن به خدا  
تشویق می‌کند.



کنج حضور  
پروپری شہزادی، برنامہ ۹۲۷

شما به خود تان بگویید، من با کسی که  
من ذهنی دارد کار ندارم، من نمی خواهم  
توجه آن ها را جلب کنم، این زهر است،  
این قرین بد است، فخر نمی کنم.



## کنخ حضور، پروزیر شهبازی، برنامه ۹۲۷

ما انسان‌ها از پهلوی هم که رد می‌شویم  
با هم مراوده می‌کنیم، به جای این که  
دل‌های هم را نرم کنیم دل‌های همدیگر  
راسنگ می‌کنیم. چون به صورت  
من ذهنی همدیگر را می‌بینیم.

هر موقع هر اتفاقی می‌افتد، شما دیدید که  
به آسانی فضا باز می‌کنید و یا از پهلویِ  
آن رد می‌شوید یا آن را حل می‌کنید و  
شادی قان بهم نمی‌خورد، عصیانی  
نمی‌شوید، بدانید که شما به دل زنده  
شده‌اید، سرِ من ذهنی را انداخته‌اید و  
روز بروز در این راه شما پیش‌رفت  
خواهید کرد.



کنچ مخصوص، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۷

کلیدِ کار این است که مابه جوانان

یاد بدهیم قبل از مقاومت شدید

من ذهنی، به موقع سرِ من ذهنی را

بیندازند و به زندگی زنل بشوند.

ما مرتب حرف می‌زنیم، در  
خوابِ ذهن حرف می‌زنیم ما،  
«آنستوا» را نمی‌فهمیم و هرچه  
می‌گوییم از جهلِ من ذهنی  
است.

کنج حضور، پروژه شهبازی، برنامه ۹۲۷



به محضرِ این که ما روی خودمان  
کار کنیم و عاشق بشویم و صادق  
 بشویم، فوراً توجه زندگی، خداوند،  
 به ما جلب می‌شود، می‌خواهد روی  
 ما کار کند و مرتب به ما نشان  
 می‌دهد که کجا اشتباه می‌کنیم.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۷

اشکال انسان در من ذهنی این  
است که می‌گوید بدون قانون  
جبران من به زندگی زنده شوم،  
این طوری نیست. عرض کردم ما  
مثل درختانی هستیم که  
جادا جدا هستیم، گرچه که از  
دلمان به هم دیگر راه است، ولی  
جادا جدا به زندگی وصل هستیم.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۷

خدا یواش یواش روی ما کار می‌کند باید صبر داشته  
باشیم، این طوری نیست که یک نفر چون به زندگی  
زنده است، ما را فوراً زنده کند، آن هم تابع قانون  
قضا و کنفکان و صبر است.

خداوند قادر است که در یک لحظه هزاران  
باشند، هزاران انسان را به حضور برساند، آیا این  
کار را می‌کند؟ نه.

کنج حضور، پرویز شهباز سر، برنامه ۹۲۷



شما برای زندگی یا فدا تکلیف تعیین  
نگنید که شما تا سی (و ز باید من (ا به  
حضور برسانید. سی (و ز (و زه می‌گیرد، سی  
(و ز نماز می‌خوانم، سی (و ز نمی‌خوابم،  
بالافره باید به حضور برسم، این طور نیست.  
یک عددای با من ذهنی شان می‌خواهند  
به (و ز به حضور برسند.

یکی از اشکالات ما این است که  
همانیدگی را می‌شناسیم،  
می‌گوییم من خیلی خب از پول  
می‌توانم دست بگشم همانیده  
نباشم، اما از همسرم نمی‌توانم  
از بچه‌ام نمی‌توانم. (بین  
همانیدگی‌ها نباید فرق  
گذاشت.)

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۷

اگر حالانمی توانید بادہن بجسم می کنید که  
فضاکشایی چه هست و می خواهد بادہن فضاکشایی  
کنید این فضاکشایی نیست، باید صبر کنید.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۷



کنخ حضور، پرویز شهریاری، برنامه ۹۲۷

یکی از جنبه‌های غیرت این  
است انسانی که از جنس  
زندگی شده، واقعاً خودش را به  
من‌های ذهنی نشان نمی‌دهد،  
خودش را بیان نمی‌کند.

The background of the image is a photograph of a sunset or sunrise over a body of water. The sky is filled with warm orange and yellow hues, transitioning into a darker blue at the bottom. A small, dark silhouette of a boat is visible on the horizon.

برنامه کنچ حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)